



## آب حیات عشق را در رگ ما روانه کن

آب حیات عشق را در رگ ما روانه کن  
آینه صبح را ترجمه شبانه کن  
ای پدر نشاط نو، بر رگ جان ما برو  
جام فلک نمای شو، وز دو جهان کرانه کن  
ای خردم شکار تو، تیر زدن شعار تو  
شست دلم به دست کن، جان مرا نشانه کن  
خیز، کلاه کژ بنه وز همه دامها بجه  
بر رخ روح بوسه ده، زلف نشاط شانه کن  
خیز، بر آسمان برآ، با ملکان شو آشنا  
مقعد صدق\* اندرآ، خدمت آن ستانه کن  
چونکه خیال خوب او خانه گرفت در دلت،  
چون تو خیال گشته ای در دل و عقل خانه کن  
هست دو طشت: در یکی آتش و، آن دگر زر  
آتش اختیار کن، دست در آن میانه \*\* کن  
شو چو کلیم، هین، نظر تا نکنی به طشت زر  
آتش گیر در دهان، لب وطن زبانه کن  
شش جهت است این وطن، قبله در او یکی مجو  
بی وطنی است قبله گه، در عدم آشیانه کن  
کهنه گرسنت این زمان، عمر ابد مجو در آن  
مرتع عمر خلد را خارج این زمانه کن  
هست زبان برون در، حلقه در چه می شوی؟  
در بشکن به جان تو سوی روان روانه کن

مولانا جلال الدین محمد بلخی  
به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی

\*اشاره به، فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر (قرآن کریم، 54 55 ) در نشستگاه براستی راست نشینان را به نزدیک پادشاه فراخ توان  
\*\*اشاره است به داستان موسی که در کودکی چون نرزد فرعونش بردند، در باب او تردید داشت و برای آزمودن معصومی موسی گفتند ظرفی آتش و ظرفی یاقوت در برابر او قرار دهند. موسی خواست دست به طرف یاقوت ببرد. جبرئیل به امر خدا، دستش را به طرف آتش برد و او را آتش گرفت و به دهان برد و همین افسانه را بعضی از داستان پردازان، عامل اصلی در کندزبانی و ضعف قدرت سخنگویی موسی ( که در قرآن بدداند اشارتی هست) دانسته اند.